

پیش‌خواب

به بهانه باز نشر زندگینامه مستند «فرح دیبا» از سوی مرکز اسناد انقلاب اسلامی

«ملکه» بازی!

■ **شاهد توحیدی**



است که چگونه دختری از تباری گمنام، بر مسند «شهبانوگری» ایران تکیه زد و این امر، چه تبعات و پیامدهایی داشت. این کتاب که توسط بهمن هدایتی از روزنامه‌نگاران بر سابقه دو دهه اخیر تألیف شده، در صدر خود دیپاچه‌ای دارد که به شرح ذیل آغاز می‌شود:

«در تاریخ، همه علوم انسانی حضور و ظهوری عمیق دارند و می‌توان با خواندن دقیق و عمیق تاریخ، از همه آن علوم بهره برد، ولی حقیقت این است که اگر تاریخ به قصد جست‌وجو و شناخت سنن الهی مستتر در آن خوانده شود و نه به قصد شنیدن داستان و سرگرمی، یا اجبار نمره و کلاس، شیرین‌ترین درس‌هاست. هر برگی از تاریخ، گوشه‌ای از یک عبرت یا سنت الهی است و از این روست که مطالعه سرگذشت اقوام پیشین، توصیه‌ای قرآنی برای مؤمنین است و امروز متأسفانه نشانه‌های غیرقابل انکار فراموشی تاریخ که نمری جز تکرار تلخ راه‌های پیموده شده را ندارد، در جامعه ما به چشم می‌آید. دوران زندگی فرح دیبا در محدوده زمانی بسیار مهم و حساسی واقع شده است، از ۱۳۱۷ ز یعنی سالی که فرح با به عرصه وجود نهاد، سال‌های اوج حکومت رضاخانی در ایران است تا رفتن به فرانسه برای تحصیل و درنهایت، بازگشت به ایران و ازدواج



دهه شصت دهه پنجاه دهه سی دهه بیست دهه هشتاد دهه نود دهه یک دهه دو دهه

با شاه در ۱۳۳۸ ش و ۱۹ سال شراکت با شاه در قدرت و ثروت.»

مقدمه این اثر در ادامه خویش، زندگی فرح دیبا را به دو بخش تقسیم کرده و در شرح و بسط آن، اینگونه داد سخن داده است: «اگر دورانی را که فرح ملکه پهلوی بود به دو نیم تقسیم کنیم، می‌توان گفت که دوره اول، فرح به عنوان شیره‌وشفنگری که فکر می‌کرد چپ‌گرا و متمایل به سوسیالیسم است و به درباری راه پیدا کرده، مطرح است؛ اما با غرق شدن در زندگی اشرافی و در پی کمک‌رنگ شدن روزافزون کمونیسم، در سال‌های دهه ۷۰ میلادی، به غرب متمایل شده و کسوت لیبرالی درآمد. در بررسی دوران فرح، در اوایل به نقش پهلوی فرح در برقراری روابط با بلوک شرق، شوری و چین بر خورد می‌کنیم، به گفته اردشیر زاهدی، فرح بناگذار روابط ایران و چین و ایران و شوروی بود، اما کم‌کم و در پایان دهه ۷۰ میلادی، از شدت گرایش فرح و اطرافیانش به شرق کاسته شده، تمایل آنان به غرب زیاد می‌شود. در فصول انتهایی این کتاب، خواهیم خواند که به محض اینکه کار تر، رئیس‌جمهور وقت امریکا، سیاست حقوق بشر و فضای باز سیاسی را برای تجویز کرد، این فرح و اطرافیانش بودند که به او چراغ سبز نشان دادند. هر چند با وقوع انقلاب اسلامی و سقوط رژیم پهلوی، طومار حیات سیاسی فرح و اطرافیانش در هم پیچیده شد، اما باید پذیرفت هنوز رگه‌هایی از آن تغییر حرکت‌های جنس شیطانی در بعضی احزاب و جریانات سیاسی جامعه امروز ایران، قابل ردیابی است! داستان فرح تنها قصه جذاب دختر فقیر و یتیم که مثل داستان‌های عامه‌پسند، ناگهان شاهین بخت اقبال بر دوشش نشست و به چشم هم‌زدنی خود را در کاخ‌های برزرق و برق و کنار پادشاه یافت، نیست؛ داستان فرح تنها حکایت ملکه‌ای ساقط شده از سریر قدرت با فراز و فرودهای خواندنی و داستان‌هایی از این دست، نیست؛ داستان فرح، در ورای ظاهر پرچادته و رنگارنگش، قبل از هر چیز روایت یک سختی است؛ روایتی از یک همراهی و همبستگی پنهان بین همه اجزای جریان باطل است.»

■ **محمد رضا کائینی**

در روزهایی که بر ما گذشت، عالم فرهیخته و خدمت زنده‌یاد آیت‌الله سیدهاشم رسولی محلاتی روی از جهان پرگرفت و رهسپار ابدیت گشت. هم از این روی و در نکوداشت پیشینه آن بزرگ در خدمت طولانی به ام‌ام راحل و رهبر معظم انقلاب اسلامی، بخش‌هایی از یکی از گفت‌وشنودهای خود را با ایشان مورد بازخوانی تحلیلی قرار داده‌ام. امید آنکه تا ریخ‌پژوهان انقلاب و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **امام و پدرم، دوستان دیرین و صمیمی**

زنده‌یاد آیت‌الله سیدهاشم رسولی محلاتی در عداد مرادوان و مرتبطان دیرین امام خمینی به شمار می‌رفت. این رابطه که از دوستی پدر وی آیت‌الله سیدحسین رسولی محلاتی با امام‌نشت می‌گرفت، در ادامه خویش طول و گستره فراوان یافت و وی را به یکی از صاحبان سّز رهبر کبیر انقلاب تبدیل کرد، به گونه‌ای که می‌توان ادعا کرد آنچه وی از پیش از حد مدت طولانی خویش با امام راحل بیان کرد، در برابر آنچه می‌دانست و بیان نکرد، اندکی از بسیار است. آیت‌الله رسولی در گفت‌وشنود با این قلم در باب چگونگی آغاز آشنایی و ارتباط با امام خمینی چنین بیان کرده است:

«در مدرسه ابتدایی به خاطر آشنایی با مرحوم آیت‌الله حاج آقا مصطفی خمینی به حضرت امام ارادت پیدا کردم. از این گذشته، به خاطر ارادت بیش از حد مرحوم پدرم، مرحوم آیت‌الله حاج حسین رسولی محلاتی به حضرت امام که در حوزه علمیه قم گاهگاه در درس‌های اخلاق امام شرکت می‌کردن و پیوسته از مکارم اخلاق و فضایلعالیه ایشان برای ما تعریف می‌کردند، من نیز بیش از پیش شیفته سجایای اخلاقی امام شدم. حضرت امام چند سالی بود که تابستان‌ها و هنگامی که حوزه علمیه قم تعطیل می‌شد، به محلات می‌آمدند

و ایام تعطیل را در محلات می‌گذرانیدند و درس اخلاق هم در مسجد جامع محلات برای عموم مردم داشتند. ما در آن حد نبودیم که استفاده کافی از مطالب ایشان ببریم، ولی بیان شنبوا و بحث‌های پرمحتوا و شنیدنی ایشان جاذبه‌ای قوی داشت که همه را به خود جذب می‌کرد و اجتماع عظیمی تشکیل می‌شد و ما هم می‌رفتم. پس از آن نیز هنگامی که مرحوم پدرم، به امر مرحوم آیت‌الله بروجردی به امامزاده قاسم شیرمان آمدند، حضرت امام تابستان‌ها به آنجا می‌آمدند، و این هم به خاطر محبت و علاقه‌ای بود که ایشان به پدرم داشتند و خلاصه، محبت طرفینی بود و همانگونه که پدرم به



وقتی سکنه قلبی امام پیش آمد و ایشان را به تهران و بیمارستان قلب آوردند من نیز طبق وظیفه‌ای که داشتم به بیمارستان آمدم و در یکی از اتاق‌های بیمارستان دفتر امام راحل را تشکیل دادم و به تنهایی بیشتر اوقات شب و روز کار می‌کردم و روزهای تلخی را پشت سر گذاشتیم، تا اینکه بحمدالله حال ایشان رو به بهبودی گذاشت و ابتدا به ظهیرالدوله و پس از چند ماه به جماران منتقل شدند و من نیز همراه ایشان بودم



«یادها و یادمان‌هایی از روزهای آفتابی وصل»

در گفت‌وشنود با زنده‌یاد آیت‌الله سیدهاشم رسولی محلاتی

هر چه به امام نزدیک‌تر می‌شدم

علاقه‌ام به او افزون می‌شد!

و ایام تعطیل را در محلات می‌گذرانیدند و درس اخلاق هم در مسجد جامع محلات برای عموم مردم داشتند. ما در آن حد نبودیم که استفاده کافی از مطالب ایشان ببریم، ولی بیان شنبوا و بحث‌های پرمحتوا و شنیدنی ایشان جاذبه‌ای قوی داشت که همه را به خود جذب می‌کرد و اجتماع عظیمی تشکیل می‌شد و ما هم می‌رفتم. پس از آن نیز هنگامی که مرحوم پدرم، به امر مرحوم آیت‌الله بروجردی به امامزاده قاسم شیرمان آمدند، حضرت امام تابستان‌ها به آنجا می‌آمدند، و این هم به خاطر محبت و علاقه‌ای بود که ایشان به پدرم داشتند و خلاصه، محبت طرفینی بود و همانگونه که پدرم به

ایشان علاقه مفرطی داشتند، ایشان هم به مرحوم پدرم محبت زیادی داشتند که در ایسن باره من خاطرات و داستان‌هایی هم دارم.»

■ **از اولین شاگردان در س امام در مسجد سلماسی قم**

خصال و ویژگی‌های شخصیتی امام خمینی، فصلی مهم در خوانش تاریخ انقلاب اسلامی است. این بازخوانی هنگامی اهمیتی درخور می‌یابد که توسط برخی نزدیکان آن بزرگ انجام گیرد. آیت‌الله سیدهاشم رسولی محلاتی که خود از حواریون رهبر کبیر انقلاب بود، در باب سیره امام و عوامل جذابیت آن روایتی شنیدنی دارد. وی در این باره می‌گوید: «بنده هر چه به ایشان نزدیک‌تر می‌شدم و ظرفیت وجودی من برای دریافت فیوضات و برکات از آن حضرت بیشتر می‌شد، به همان نسبت ارادت و پیش از حد مرحوم پدرم، مرحوم آیت‌الله حاج حسین رسولی محلاتی به حضرت امام که در حوزه علمیه قم گاهگاه در درس‌های اخلاق امام شرکت می‌کردن و پیوسته از مکارم اخلاق و فضایل عالیّه ایشان برای ما تعریف می‌کردند، من نیز بیش از پیش شیفته سجایای اخلاقی امام شدم. حضرت امام چند سالی بود که تابستان‌ها و هنگامی که حوزه علمیه قم تعطیل می‌شد، به محلات می‌آمدند

عاریخ

کفتد و گو۷ ۸۸۴۳۷۹۸۴

▲

۱۳۵۸. مدرسه فقیهیه قم. آیت‌الله سیدهاشم رسولی محلاتی یکی از احکام امام خمینی را برای اعضای نظار ایشان می‌رساند

د

تا جایی که من به یاد دارم، حضرت امام تا سال ۴۲ که از زندان آزاد شدند و پس از چندی به قم آمدند، دفتری و کمک کاری در کارهای خود نداشتند. وقتی مراجعات و مکاتبات ایشان زیاد شد، به پیشنهاد جمعی از نزدیکانشان پذیرفتند که برای مکاتبات و مراجعات کمک بگیرند و افرادی برای اینگونه کارها انتخاب شوند. قرعه‌فال به نام این حقیر اصابت کرد و این افتخار نصیب این بی‌بضاعت گردید و قرار شد کار نوشتن نامه‌ها و رسید و جوه و اجازات و استفتانات به عهده این جانب باشد

بحمدالله توانستم این کار را روبه‌راه کنم، مهم‌تر اینکه مضمون تمام نامه‌ها و پاسخ‌ها و اجازات و رسیدها در دفاتر جداگانه ثبت می‌شد و خلاصه تحت برنامه و ضابطه‌ای بود که متأسفانه در ششی که کماندوهای رژیم شاه به خانه امام ریختند و ایشان را شیشه به تهران و ترکیه بردند، آن دفاتر و نامه‌ها را نیز به همراه کتاب‌های حضرت امام و لوازم دفتر و غیره به غارت بردند و یکی دو روز بعد که ما از خانه‌های همسایگان و پشت بام‌ها بازحمت خود را به داخل خانه و اتاق دفتر رساندیم، اثری از آن دفاتر و نامه‌ها به جای نبود و هنوز هم نمی‌دانیم کجاست.»

■ **دفتر امام پس از تبعید امام**

بی‌شک رژیم شاه در پی تبعید امام خمینی از ایران، درصدد بود تا نام و یاد او را از آذهنان محو و تمامی نشانه‌هایی که مردم را به یاد وی می‌انداخت، از بین ببرد. با این همه تنی چند از یاران مؤمن و مخلص وی، با تلاش پیگیر مانع از این امر شدند و چراغ این کانون را روشن نگه داشتند. در خاطره‌ای که در پی می‌آید، آیت‌الله رسولی محلاتی از چند و چون اداره دفتر امام در دوره تبعید ایشان و نیز خاطرات خویش از روزهای ورود آن بزرگ به تبعیدگاه عراق گفته است:

«پس از تبعید حضرت امام به ترکیه، دفتر ایشان در قم به کار خود ادامه داد و مرحوم حاج آقا شهاب‌الدین اشراقی، داماد امام، دفتر را اداره می‌کردند و من در خدمت ایشان انجام وظیفه می‌کردم تا وقتی که امام را به عراق و سپس نجف منتقل کردند. من و یکی از دوستانم آقای حاج شیخ عبدالعلی قرهی، نخستین کسانی بودیم که از قم خود را به امام رساندیم و هنوز چند روزی از ورود ایشان به عراق نگذشته بود که در کربلا به ایشان ملحق شدیم و در مراسم ورود به نجف و استقبال علما و مردم نجف و همچنین دید و بازدید و ملاقات‌های ایشان با علمای نجف در خدمتشان بودیم. پس از ورود امام به نجف نیز دفتر مختصر و محدودی را در خانه ایشان تشکیل دادیم، ولی دوامی نداشت و پس از چند ماه که ناچار شدم به ایران بیایم، دیگر دفتری به آن صورت نداشتند و بیشتر کارها را خودشان انجام می‌دادند تا وقتی که به پارس رفتند.»

■ **دفتر امام پس از بازگشت امام به ایران**
همانگونه که اشارت رفت، ادامه فعالیت دفتر امام و اعضای مخلص و فعال آن در دوران پر اختناق تبعید ایشان، به‌سختی انجام می‌گرفت تا اینکه رژیم پهلوی در اواخر دهه ۴۰، آن را به طور کل تعطیل و کارکنان آن را مورد پیگرد جدی قرار داد. با این همه شبکه گسترده و مخفی و کلای امام خمینی در داخل کشور، همچنان به فعالیت خویش ادامه می‌داد. به هر روی و پس از ممانعت یاد شده، آیت‌الله رسولی محلاتی نیز رحل اقامت را به تهران برد و تدریس و تألیف و امامت جماعت را در این شهر به انجام می‌رساند. این شرایط همچنان ادامه یافت تا اینکه انقلاب اسلامی پیروز شد و او به کار در دفتر امام بازگشت:

«من همچنان مترصد اوضاع بودم تا روزی که امام به تهران بازگشتند و در مدرسه رفاه مستقر شدند. همان روز به دستور ایشان دفتر کار را در یکی از اتاق‌های مدرسه رفاه تشکیل دادم و شروع به کار کردم و به خاطر شلوغی و رفت و آمد زیاد ناچار شدم پس از چند روز دفتر را به یکی از خانه‌های نزدیک به مدرسه در خیابان ایران منتقل کنم و با سختی و دشواری زیاد، کار خود را شروع کردم تا وقتی که امام به قم منتقل شدند و همراه ایشان به قم رفتم و دفتر را با وسعت بیشتری دایر کردم و برای هر قسمتی مسئول مشخصی تعیین شد و تازه می‌رفت تا سر و سامانی بگیرد که متأسفانه سکنه قلبی پیش آمد و ایشان را به تهران و بیمارستان قلب آوردند. من نیز طبق وظیفه‌ای که داشتم به بیمارستان قلب آمدم و در یکی از اتاق‌های بیمارستان دفتر کار خود را تشکیل دادم و به‌تنهایی بیشتر اوقات شب و روز کار می‌کردم و روزهای تلخی را پشت سر گذاشتم، تا اینکه بحمدالله حال ایشان رو به بهبودی گذاشت و ابتدا به ظهیرالدوله و پس از چند ماه به جماران منتقل شدند و من نیز به همراه ایشان به ظهیرالدوله و جماران منتقل شدم و دفتر کار خود را تشکیل دادم تا هنگامی که ماجرای جاگداز رحلت ایشان پیش آمد.»

■ **یک خاطره تاریخی و پر عبرت!**

همانگونه که تلویحاً اشارت رفت، آیت‌الله رسولی محلاتی از سیره امام خمینی خاطرات فراوان داشت که در کتاب خاطرات و نیز گفت‌وشنودهای تاریخی خویش بدان اشارت برده است. با این همه یکی از این خاطرات، در ذهن آن بزرگ بسا برجسته می‌نمود و هم از این روی در مصاحبه‌ها و محافل مختلف، فراوان به نقل آن می‌پرداخت. این روایت تاریخی که حاکی از کلان‌نگری و توجه امام به رفتار اعضای دفتر خویش بود، به شرح ذیل است:

«پس از یک سال حبس و حصر امام و هنگامی که ایشان به قم آمدند و دفتر را تشکیل دادیم، کارهای دفتر زیاد بود و سه دسته تقسیم می‌شد: نامه‌ها و رسیدها و احکام، مکاتبات به عهده من بود و پذیرایی و دید و بازدیدها و تنظیم برنامه‌های ملاقات و به‌اصطلاح نشریات و دریافت و پرداخت جوه امور مالی، به عهده دو تن از دوستان دیگر بود. پس از گذشت حدود چهار ماه از کار دفتر، روزی به فکر افتادیم که شاید امام از کارهای ما دل خوشی نداشته باشند

۹جوان

و روی بزرگواری و کرامت نفسی که دارند چیزی به ما نگویند و به روی ما نیاورند. خوب است، نزد ایشان برویم و به‌اصطلاح، کار خود را عرضه کنیم تا اگر نظری دارند بفرمایند. این مطلب را با آن دو دوست دیگر در میان گذاشتیم و آنها هم پذیرفتند و قرار شد در یکی از روزها که امام از درس برمی‌گردند، یعنی حدود ساعت ۱۰ صبح و هنگام ملاقات‌ها و دیدارها، هر سه نزد ایشان برویم و مطلب را عنوان و استفسار کنیم، البته دوستان زرنگی کردند و اظهار مطلب را به عهده من گذاشتند و مرا مأمو ر سخن گفتن در این باره کردند. من نیز یکی دو روز فکر کردم که چگونه مطلب را ادا و از کجا شروع و به کجا ختم کنم، چون سخن گفتن در برابر امام با آن سطوتی که داشتند، حتی برای ما که هر روز خدمت ایشان می‌رسیدیم و با ایشان گفت‌وگو داشتیم، کار آسانی نبود. بالاخره روز موعود فرا رسید و هنگامی که ایشان از درس مراجعت کردند و به اتاق ملاقات رفتند، ما سه نفر به دربان سفارش کردیم که به کسسی اجازه ملاقات ندهد تا ما خدمت ایشان برویم و بازگردیم و بدین ترتیب هر سه وارد اتاق شدیم و سلام کردیم و نشستیم. امام برخلاف انتظار مشاهده کردند به جای ملاقات‌کننده‌های هر روزه که در آن ساعت به دیدارشان می‌رفتند، ما سه نفر که کارهای مهم و کلیدی خانه به عهده ما بود، دست از کار کشیده‌ایم و به محضرشان رفته‌ایم. نگاه تعجب‌آمیزی به ما کردند، ولی روی همان وقار و متانت و برخوردگی خاصی که داشتند چیزی اظهار نکردند و جواب سلام ما را دادند و منتظر ماندند که حرف بزنیم. طبق قرار قبلی، من سخن را آغاز کردم و مطالبی را به این مضمون خدمتشان عرض کردم و گفتم: «غرض از تصدیق خاطر مبارک آن بود که قرار شد امروز خدمتتان برسیم و مطلبی را از طرف خود و دوستان حاضر خدمتتان عرض کنم و آن مطلب این بود که از روز نخست که به خانه شما آمدم و افتخار خدمتگزاری شما را پیدا کردم، هدفان خدمت به نهضت مقدس و قیام اسلامی شما بود و چون دیدیم شما پرچم این نهضت را به دوش گرفته و آماده هر گونه فداکاری در این راه شده‌اید، ما هم احساس وظیفه کردیم و برای کمک به شما به اینجا آمدم، شما با بزرگواری و خاصی که داشتید پست‌های مهم و کارهای حساس را به ما واگذار کردید و ما را امین کارهای خود دانستید، و گرنه ما حاضر بودیم هر کاری را که لازم بود، اگر چه جارو کشی و کفش جفت کردن باشد، انجام دهیم. اکنون چند روز است به فکر افتاده‌ایم که شاید ما نتوانسته باشیم از نظر اخلاقی و برخورد با مردم و شیوه کار و عمل، انگونه که شما می‌خواهید وظایف محوله را انجام دهیم و کار ما مورد رضایت و پسند شما نباشد، ولی شما روی آن بزرگواری و گذشتگی که دارید به روی ما نمی‌آورید. هیچ‌گونه رودربایستی با ما نداشته باشید و هر ایراد و اشکالی به کار ما دارید صریحاً به ما بفرمایید و مطمئن باشید که ما ناراحت نمی‌شویم. اگر هم تشخیص داده‌اید که باید کار ما را عوض کنید و کار پایین‌تری را به ما بسپارید یا اصلاً ما را جواب کنید و کاری به ما ندهید، باز هم آماده‌ایم آن را بپذیریم و کوچک‌ترین ناراحتی هم از این بابت نخواهیم داشت، چون هدف ما جلب رضایت شما و کمک به هدف عالی و مقدس شماست... درست یادم نیست چه خطایی را ادا کردم و چگونه بیان داشتم. همین قدر یادم است که ایشان در تمام مدت به حسب عادت همیشگی، سرشان را پایین انداخته بودند و گوش می‌دادند و چون سخنان من تمام شد و من نیز طبق وظیفه‌ای که داشتم، حرفت ادامه گفتار را از دست دادم و با یک دنیا بهت و حیرت از اتاق خارج شدیم و به دنبال کار خود رفتیم. همان چند جمله برای تنبیه ما و حواس جمعی ما در کارها و احساس مسئولیت خطیر و بزرگ ما کافی بود.»

■ **و کلام آخر...**

زنده‌یاد آیت‌الله سیدهاشم رسولی محلاتی پس از ارتحال رهبر کبیر انقلاب، به انجام همان وظیفه در دفتر رهبر معظم انقلاب اسلامی پرداخت و تا پایان حیات بدان تداوم بخشید. شهادت رهبری دربار خلوص و خدمت آن فقید سعید که در پیام تسلیت ایشان به مناسبت درگذشت وی تیبلو یافت را، ختام این گفت‌وشنود قرار می‌دهیم: «درگذشت عالم بزرگوار جناب حجت‌الاسلام والمسلمین آقای حاج سیدهاشم رسولی محلاتی (رضوان‌الله‌تعالی‌علیه) را به خاندان مکرم، همسر محترم و فرزندان گرمی و دیگر باز ماندگان و نیز به همه ارادتمندان ایشان تسلیت عرض می‌کنم. این عالم جلیل عمر بایرکت خود را در خدمت اسلام و مسلمین گذرانیدند. سال‌ها در قم و نجف و تهران در کنار امام راحل خدمت کردند و پس از رحلت معظم‌له با این حقیر به همکاری اشتغال یافتند. آثار قلمی ایشان از ترجمه و تصحیح و تحقیق مورد استفاده علاقه‌مندان است. از خداوند متعال رحمت و مغفرت و علو درجات آن مرحوم را مسئلت می‌کنم.»